

# کاشان؛ خاستگاه پیشوای ظاهر گرایان

پرویز رستگار

## ◀ چکیده:

داود بن علی بن خلف، پایه‌گذار مکتب ظاهرگرایی و نفی قیاس در سده سوم تاریخ زندگی مسلمانان است. این فقیه نام‌آور و نوآور که خیلی زود در جهان اسلام، آوازه یافت و پیروانی برای خود دست و پا کرد، از منطقه عمومی اصفهان و به طور خاص، از شهر کاشان برخاست. درنگ در فراز و نشیب‌های زندگی این دانشمند جنجالی عصر خود - بی‌گمان - می‌تواند برای آنان که تاریخ دانش فقه و نمودارهای دگرگونی‌ها و پوست‌اندازی‌های آن را دنبال می‌کنند، سودمند و کارگشا باشد.

◀ **کلید واژه‌ها:** داود بن علی، ظاهرگرایی، ظاهر گرایان، ظواهر قرآن و حدیث، قیاس.

کاشان  
خاستگاه  
پیشوای  
ظاهر گرایان



\*استادیار دانشگاه کاشان\*

## ۱. درآمد

آگاهی یافتن از احکام دین در حوزه فروع، با استناد به دلیل و برهانی تفصیلی - و نه سربسته - که «فقه» نام دیگر آن است، فراز و نشیب‌هایی را در درازنای تاریخ زندگی مسلمانان، پشت سر نهاده و بر آمدن و فرو ریختن بنیادهایی از مکتب‌های پرشمار و رنگارنگ فقهی را به خود دیده است که می‌توان آن را «تاریخ فقه و فقها» نامید. پاره‌ای از این داستان دراز دامن، ویژه مکتبی است که «ظاهرگرایی» نام دارد و پیش‌تاز پرداختن به آن و بنیاد گذارش، مردی است از سرزمین دانشمندپرور کاشان؛ داود بن علی بن خلف ظاهری...

## ۲. خاستگاه خانوادگی

از آنجا که از دیرباز، شهر کاشان از آبادی‌های دست دوم سرزمین‌های بخش مرکزی ایران زمین و شهرهای پیرامون دو کویر بزرگ لوت و نمک به شمار می‌رفته است<sup>۱</sup> و بسیاری بزرگان برخاسته از این دیار، بیش و پیش از آن که پسوند «کاشانی» داشته باشند، در شمار «اصفهانی‌ها» نام برده می‌شده‌اند، داود بن علی را نیز گاه «اصفهانی» (تاریخ بغداد ۳۷۵/۸ - سیر اعلام النبلاء ۹۷/۱۳ و ۹۹ و هدیه العارفین ۳۵۹/۱) و گاه «اصفهانی الاصل» (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹ - طبقات الفقهاء ۹۲ - الانساب ۹۹/۴ و الاعلام ۳۳۳/۲) خوانده‌اند. ابن حزم اندلسی که دو سده پس از مرگ داوود می‌زیست و بزرگ‌ترین دانشمند پیرو مکتب فقهی‌اش به شمار می‌آمد، راز آوازه اصفهانی بودن داوود را اصفهانی بودن مادرش دانسته است (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۸ - میزان الاعتدال ۱۵/۲ - تاریخ الاسلام، مجلد حوادث و وفیات سال‌های ۲۶۱ - ۲۸۰، ص ۹۱ و لسان المیزان ۴۲۲/۲) و دیگران بدون اشاره به این نکته، خاستگاه اصلی‌اش را کاشان شناسانده (الاعلام، همان - الانساب، همان و ذکر اخبار اصفهان ۳۱۲/۱) و یادآور شده‌اند، «کاشان، آبادی‌ای نزدیک اصفهان است» (الانساب، همان).

باید دانست، خاندان این فقیه بزرگ - مانند همه ایرانیانی که به عنوان «شهروند درجه دوم»، میان تازیان می‌زیستند - از «موالی»، کسانی که پس از پیمان

بستن با این یا آن قبله عرب تبار، از امنیت روانی و اجتماعی بهره‌مند می‌شدند، به شمار می‌آمدند، اما گزارش‌های تاریخی آشکارا چیزی از قبیله‌ای که این خاندان با آن، پیمان «ولاء» داشته‌اند، نگفته و نامی نبرده‌اند، با آن که بر اساس روش همارة شرح حال نگاران، هنگام نام بردن از انبوه دانشمندانی که «مولی» بوده‌اند، نام قبیله هم پیمان - چونان یک وصف و ویژگی نادیده نگرفتنی - پس از نام و نسبشان، یادآوری می‌شده است.

تنها ذهبی (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷ و تاریخ الاسلام، همان، ص ۹۰) او را «مولی امیرالمؤمنین مهدی» خوانده است که یادکردی است رویارو با دو خرده‌گیری؛ نخست آن که چنین تعبیری، بردگی کسی را تداعی می‌کند، نه هم‌پیمانی‌اش را با قبیله‌ای (تدریب الراوی ۳۸۲/۲-۳۸۳ و قاموس الرجال ۱۲/۱-۱۳) و دیگر آن که داوود - چنان که در پی می‌آید - حدود سی سال پس از درگذشت مهدی عباسی، به دنیا آمد و هرگز نمی‌توانست برده یا «مولای» او، با هر تفسیر ممکن از این اصطلاح، باشد!

به هر روی، از پدرش، علی بن خلف همین اندازه می‌دانیم که حنفی مذهب (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۸ و الوافی بالوفیات ۴۷۴/۱۳) و نویسنده عبدالله ابن خالد کوفی؛ قاضی اصفهان در سال‌های خلافت مأمون عباسی بود (الانساب، همان، ص ۱۰۰).

همه گزارشگران زیست نامه داوود، کنیه‌اش را «ابوسلیمان» (تاریخ بغداد، همان و ۳۷۴ و ۳۷۵ - طبقات الفقهاء، همان و سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷) و نسبش را «داود بن علی بن خلف» دانسته‌اند (سیر اعلام النبلاء، همان - طبقات الفقهاء، همان و تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹)، جز ابن ندیم که او را «داود بن علی بن داود بن خلف» شناسانده (الفهرست ۲۷۱) و مامقانی (تنقیح المقال ۱/۱ ق ۱/۴۱۱) نیز آن را با استناد به سخن ابن ندیم، گزارش کرده است، اما شوشتری (قاموس الرجال ۴/۲۴۹) با آن که زندگی نامه داوود را با همین نسب آغاز می‌کند، آن را تحریف شده و تکرار نام «داوود» را نادرست می‌داند. (قاموس الرجال، همان، ص ۲۵۰)

### ◀ ۳. دوران خردسالی

چندان شگفتی آور نیست اگر سالُ زاد و زیر و بم‌های زندگی بزرگان که روزگاری درشتی‌ها خواهند داشت، در روزهای خردی و کودکی‌شان، پنهان و غبار آلود باشد، چرا که هیچ مادری با آگاهی و اطمینان از آینده فرزند ناتوان و نیازمند خود، از کنارش بر نمی‌خیزد و پیرامونیانش هم همین‌گونه‌اند! هم از این روی است که ریزه‌کاری‌های زادن و زیست کودکانه و بالیدن همه بزرگان و بزرگواران، در هاله‌ای از ابهام و دودلی‌ها مانده و به نسل‌های آینده، گزارش نشده است.

باری، کسانی با اطمینان و قاطعانه (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۸ - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۵ - المنتظم ۲۳۵/۱۲ - طبقات الحفاظ ۲۵۷ و الجواهر المضية ۴۱۹/۲) و کسانی دیگر با تردید و دو دلی (الوافی بالوفیات، همان، ص ۴۷۳ و وفیات الاعیان ۲۵۷/۲)، سال ۲۰۰ قمری را سال چشم به جهان گشودن داوود دانسته‌اند، چنان که سمعانی (الانساب، همان) و زرکلی (الاعلام، همان) با قاطعیت و ابن خلکان (وفیات الاعیان، همان) و صفدی (الوافی بالوفیات، همان) با تردید، سال ۲۰۱ قمری و ابواسحاق شیرازی (طبقات الفقهاء، همان)، ابن اثیر (الکامل فی التاريخ ۴۱۲/۷) و ابن خلکان (وفیات الاعیان، همان) با اطمینان و خطیب بغدادی (تاریخ بغداد، همان) با دودلی، سال ۲۰۲ قمری را یادآور شده‌اند. ذهبی در دو کتاب خود، دول الاسلام (۱۵۰) و العبر (۳۸۹/۱)، بی آن که آشکارا سال زادن داوود را یادآوری کند، مرگ او را در سال ۲۷۰ قمری، در هفتاد سالگی گزارش کرده و پیداست، نتیجه گریزناپذیر جمع جبری این دو عدد، تولد داوود در سال ۲۰۰ قمری خواهد بود.

وی در کوفه به دنیا آمد (طبقات الفقهاء، همان - وفیات الاعیان، همان و الجواهر المضية، همان) و به همین دلیل، گاه او را با وصف «کوفی» یاد کرده‌اند (هدیه العارفین، همان)، اما در بغداد، مرکز خلافت عباسی، بالید (طبقات الفقهاء، همان - وفیات الاعیان، همان و الجواهر المضية، همان) و با نشان «بغدادی» آوازه یافت (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷ - تذکرة الحفاظ ۵۷۲/۲ و طبقات المفسرین ۱۷۱/۱).

#### ◀ ۴. روزگار دانش‌آموزی

داوود - چنان که سمت و سوگیری‌های دانش پژوهشی آن سال‌های تاریخی زندگی مسلمانان ایجاب می‌کرد - برای فراگیری دانش‌های رایج دوران خویش که گرانگه‌شان فقه و حدیث بود، به حلقه‌های پرشمار نقل و نشر حدیث پیوست که کسانی چون قواریری (سیر اعلام النبلاء، همان)، سلیمان بن حرب (سیر اعلام النبلاء، همان و تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹)، عمرو بن مرزوق (سیر اعلام النبلاء، همان و تاریخ بغداد، همان)، محمد بن کثیر عبدی (سیر اعلام النبلاء، همان و تاریخ بغداد، همان)، مُسَرَّد بن مُسَرَّه (سیر اعلام النبلاء، همان و تاریخ بغداد، همان) و ابو ثور کلبی (سیر اعلام النبلاء، همان و ۱۰۲ و طبقات الفقهاء، همان) مرکزها و محورهایشان بودند.

وی - از آنجا که شنیدن رو در رو و از نزدیک حدیث از زبان شیخ محدث که در اصطلاح محدثان، «سماع» نامیده و بهترین راه فراچنگ آوردن روایت شمرده می‌شود و در بیشتر موارد، نیازمند سفر و «رحله» بود - برای شنیدن حدیث از اسحاق بن راهویه، چهره برجسته این دانش در میان اهل سنت که در نیشابور می‌زیست و «امیرالمؤمنین در دنیای حدیث» خوانده می‌شد، رخت سفر به این شهر بست و از او، هم مسند و هم تفسیرش را شنید (سیر اعلام النبلاء، همان - تاریخ الاسلام، همان - المنتظم، همان، ص ۲۳۶ و تاریخ بغداد، همان).

#### ◀ ۵. سال‌های آموزگاری

داوود که به مصداق «والا ننگشت هیچ کس و عالم \* نادیده هر معلم والا را»، سال‌هایی چند نزد آموزگاران توانای آن سال‌ها و سده‌ها، زانوی شاگردی بر زمین زده بود، اندک اندک برآمد و بالا نشست؛ کتاب‌ها نوشت (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷) و شاگردانی پرورد که فرزندش، ابوبکر محمد بن داود (سیر اعلام النبلاء، همان - لسان المیزان، همان و تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۰)، زکریای ساجی (سیر اعلام النبلاء، همان - لسان المیزان، همان و تاریخ بغداد، همان)، یوسف بن یعقوب داودی (سیر اعلام النبلاء، همان - تاریخ الاسلام، همان و تاریخ بغداد، همان)، عباس بن احمد مذکر (تاریخ بغداد، همان - سیر اعلام

النبلاء، همان و تاریخ الاسلام، همان، ص ۹۱) و ابوالحسن عبدالله بن احمد (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۲) اندکی از این بسیارند.

گفته‌اند: حجم کتاب‌های بسیاری که گرد آورد و تصنیف کرد (طبقات المفسرین، همان، ص ۱۷۲ - ۱۷۴ و الفهرست ۲۷۱-۲۷۲)، به هیجده هزار برگ می‌رسید (سیر اعلام النبلاء، همان - تاریخ الاسلام، همان - لسان المیزان، همان و الجواهر المضيئه، همان). چنان خود باور و گستاخ بود که در کار گزارش و گفت و گوی حدیث، حتی اسحاق بن راهویه را با همه هیبت و حشمتی که در دل‌ها داشت، رد می‌کرد؛ کاری که تا پیش از آن، پیشینه نداشت و شگفتی این و آن را بر می‌انگیخت (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۸ - المنتظم، همان - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۰-۳۷۱ و طبقات علماء الحدیث ۲/۲۶۷). ابوالعباس ثعلب او را که چهارصد شاگرد با بالاپوش سبزرنگ داشت (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۲ - طبقات الفقهاء، همان - وفیات الاعیان، همان، ص ۲۵۶ و الروض المعطار ۴۳)، با سخنی نیکو ستوده است؛ «عقل داوود، بزرگ‌تر از علمش بود!» (سیر اعلام النبلاء، همان - طبقات الفقهاء، همان و الانساب، همان، ص ۹۹) طبری، مفسر و مورخ نامدار و برجسته جهان اسلام، دیرگاهی شاگرد او بود. سپس، از او باز ایستاد و برای خود، مجلس درسی برپا کرد که مایه رنجش و خرده‌گیری داوود از او شد (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۳).

برآیند این تلاش‌های پیوسته و تکاپوهای تاب فرسا، داوری ستایش‌آمیز آیندگان از او بود؛ شرح حال نگاران و تاریخ‌نویسان داوود را با ویژگی‌هایی چون «امام» (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷ و ۹۸ - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹ - طبقات المفسرین، همان، ص ۱۷۱ و العبر، همان)، «بحر» (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷)، «حافظ» (سیر اعلام النبلاء، همان - طبقات المفسرین، همان و طبقات الحفاظ، همان)، «علامه» (سیر اعلام النبلاء، همان)، «عالم وقت» (سیر اعلام النبلاء، همان)، «فقیه» (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹ و ۳۷۵ - مروج الذهب ۴/۲۱۰ و الفصل فی الملل و الالهواء و النحل ۴/۱۸۲)، «مجتهد» (تذکره الحفاظ، همان - طبقات الحفاظ، همان و طبقات المفسرین، همان)، «فاضل» (لسان المیزان، همان، ص ۴۲۴ و الفهرست، ص ۲۷۱)، «ادیب» (روضات الجنات ۳/۳۰۲) و

«ماهر» (روضات الجنات، همان) یاد کرده‌اند.

### ◀ ۶. زیر و بم‌های خلق و خو

داوود را با ویژگی‌هایی نیکو در حوزه اخلاق ستوده‌اند؛ پرهیزکار (سیر اعلام النبلاء، همان، تاریخ بغداد - همان، ص ۳۶۹ و الفهرست، همان)، ساده زیست (سیر اعلام النبلاء، همان و ۱۰۲ - تاریخ بغداد، همان و طبقات الفقهاء، همان)، عبادت پیشه (تاریخ بغداد، همان و سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷)، راستگو (الفهرست، همان و لسان المیزان، همان، ص ۴۲۳) و تهیدست (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۲ و طبقات الفقهاء، همان) در شمار ستایش‌هایی است که از او کرده و داستان‌هایی درباره ساده زیستی‌اش که در خانه‌ای ساده در محله «قطیعة الربیع» (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۱ و المنتظم، همان) - در محله کَرخ بغداد (معجم البلدان ۴/۳۷۷) - می‌زیست، گزارش کرده‌اند که تکان دهنده است (تاریخ بغداد، همان و المنتظم، همان). کسانی نیز که از نزدیک، نماز خواندنش را دیده بودند، هیچ مسلمانی را در فروتنی و خاکساری هنگام انجام این فریضه، چون او نیافته بودند (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۰ - تاریخ بغداد، همان و الانساب، همان).

با این همه، کسانی دیگر داوود را تندخود دانسته‌اند (تاریخ بغداد، همان و المنتظم، همان) و - اگر گزارش‌های تاریخی در دست را بپذیریم - چنین می‌نماید که دانش فراوان و تیزهوشی‌اش - گاه - مایه خودخواهی‌اش و دست کم گرفتن دیگران و در پایان، مایه شرمندگی و پشیمانی خودش می‌شد! (وفیات الاعیان، همان، ص ۲۵۶ - ۲۵۷ - مرآة الجنان ۲/۱۳۷ و شذرات الذهب ۲/۱۵۸ - ۱۵۹).

### ◀ ۷. رنج‌های اندیشیدن

هر اندیشه‌ای با هر پیرویی، یک ویژگی مشترک دارد؛ هیچ کدام «تاب مستوری» ندارند! ترسیم اندیشه‌ای که با خود، دغدغه گفتن و آشکار شدن نداشته باشد، خیالی خام بیش نیست، چنان که درست بودن هر اندیشه را پیش فرض و

پیش شرط روا بودن آشکار شدن و آفتابی گشتنش دانستن!! برای آنها که پس از سال‌ها خواندن و درنگ کردن، به بیشه‌ها و بیغوله‌های اندیشه‌ای نو یا توانمندتر کردن اندیشه‌ای از پیش، ریشه‌دار و شناخته شده راه می‌برند، چیزی تلخ‌تر از فرمان ابلیسی «نگو» و «خاموش باش» نیست! همواره برای این دست مردم تحول آفرین و تاریخ‌ساز و تکفیر شده، شیرینی گفتن و شادخواری فریاد «می‌اندیشم؛ پس هستم!»؛ چنان فریبنده و پر جاذبه بوده است که در کنارش، تلخی نقدها و نقادی‌های دور از انصاف و دست و پا زدن در گرداب تهمت‌ها و بدنامی‌ها را به جان و دل خریده‌اند و باز نایستاده‌اند!

اندیشه «خلق قرآن» که با پیوند خوردن دست‌اندازی‌های سیاست فرمانروایان عباسی به یک کار فرهنگی همراه شده بود، در سده دوم تاریخ زندگی مسلمانان، نخست میان اندیشمندان و «عرف خاص» لרزه‌هایی افکند که سپس، پس لرزه‌هایش به میان توده مردم و «عرف عام» نیز رسید و غوغاها و غبارها بر انگیخت!

این اندیشه که میان اهل سنت پا گرفت و هرگز نیز طرح و تصویر روشنی به خود نگرفت، بیش از آن که در حوزه عقل و استدلال به کار آید، به کار «مچ‌گیری» و گزینش‌هایی دست و پا گیر و پرونده‌ساز آمد و در دوران چیرگی اندیشه اعتزالیان در دستگاه خلافت عباسی، ابزار شکنجه و زندان و سرکوب اشعری‌ها و با برگشتن ورق روزگار و آن رو شدن سکه سلطه، مایه کشتار و ریشه‌کن کردن اعتزالیان و سروری اشعری‌ها شد؛ دو دوره تلخ و جانگزا که یکی پس از دیگری، از راه رسید و کسانی انبوه چون بخاری، مسلم بن حجاج و احمد ابن حنبل را در کام خود کشید!

داود بن علی از آنانی بود که قرآن کریم را مخلوق و حادث - و نه قدیم - می‌دانستند (تاریخ بغداد، همان). این سخن - درست یا نادرست - تنها یک اندیشه، مانند همه اندیشه‌های شایسته بررسی و پژوهش دیگر بود، اما از آن جا که نه هواخواهان و نه ناخوشداران حدوث یا قدم کتاب خدا، آن شکیبایی و تاب آوردنی را که در خور و بایسته یک رخداد فرهنگی و رویکرد خردمندانه است نداشتند، با واکنشی تند و دور از ادب نقد و گفت و گو رویارو شد؛ گروهی از



خداوندگاران حدیث و روایت، با داوود ستیزیدند و سخنش را نپذیرفته، بدعتگذارش دانستند (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۱). برخی کافرش دانستند و برخی دیگر، نادان (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۹ - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۳ و الانساب، همان). کسانی - چون اسحاق بن راهویه - چون این سخن را از او، در نیشابور شنیدند، گریبانش گرفتند و کتکش زدند (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۳ و تاریخ الاسلام، همان، ص ۹۳) و کسانی دیگر - مانند محمد بن یحیی دُهلّی نیشابوری - اندیشه‌اش را در نامه‌ای نوشته، به این و آن گفتند! (سیر اعلام النبلاء، همان) احمد بن حنبل از او و هر که با او در رفت و آمد بود، در خشم بود (سیر اعلام النبلاء، همان و ۱۰۳ و طبقات الشافعیة الکبریٰ ۲۸۶۷ - ۲۸۷) و کار بر کسانی که می‌خواستند یاری‌اش کنند، دشوار نمود (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۹). شاید به همین ملاحظات بود که نویسندگان صحاح ششگانه اهل سنت - با تفسیری که از «بدعت» و «بدعتگذار» داشتند و با این هر دو، سخت دشمنی می‌ورزیدند - در نوشته‌های پرآوازه و با اهمیت خود، چیزی از احادیث داوود که اندیشه‌اش، گونه‌ای «بدعت» به شمار می‌رفت، گزارش نکرده‌اند.

#### ۸. پایه‌گذاری مکتب ظاهرگرایی

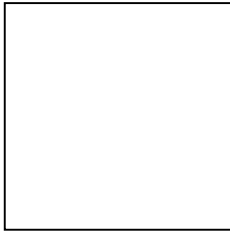
باری، داود به دنبال غوغاهایی که در خراسان و نیشابور، در پی آشکار شدن اندیشه‌اش دربارهٔ حدوث یا قدم قرآن کریم برخاست و چونان همهٔ غوغاهای بی‌ریشه و ریشه‌دار در سرچشمهٔ احساسات ناپایدار، اندک اندک فرونشست، به بغداد بازگشت و همان‌جا، نشیمن گرفته، کتاب‌هایش را نوشت (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹ و ذکر اخبار اصبهان، همان، ص ۳۱۳). وی در آغاز، فقه را با مذاق و مکتب امام شافعی - فقیه نامدار اهل سنت که چون درگذشت، داوود دو یا سه یا چهار ساله بود - فراگرفت (لسان المیزان، همان) و در این مسیر، تندروی و تعصب هم به خرج داد (طبقات الفقهاء، همان و وفیات الاعیان، همان، ص ۲۵۵)، تا آن‌جا که از میان ۱۳ (کشف الظنون ۱۸۳۹/۲) یا حدود چهل تصنیفی که در مناقب و برجستگی‌های امام شافعی نوشته شده (کشف الظنون، همان، ص ۱۸۴۰)، دو کتاب از آن داوود است! (طبقات الفقهاء، همان - الروض المعطار، همان و معجم المؤلفین ۱۳۹/۴)

با این همه، او که تیزهوشی‌ای خارق‌العاده داشت، فقه‌دان، حافظ حدیث، قرآن‌شناس، پیش‌تاز در آگاهی از اختلاف آرای فقها، از انبان‌های دانش (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۷) و میان دانشوران بغداد، سرور بود (طبقات الفقهاء، همان - الروض المعطار، همان و وفيات الاعیان، همان)، اندک اندک به راهی دیگر رفت؛ بنیادگذار ظاهرگرایی و نخستین فقیه ظاهرگرا (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۴ - طبقات المفسرین، همان و الانساب، همان)، دارنده مذهبی مستقل در فقه (وفیات الاعیان، همان) و در پی آن، «رئیس»، «فقیه»، «امام» و «شیخ اهل ظاهر» شد (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷ - تاریخ الاسلام، همان، ص ۹۰ - الکامل فی التاریخ، همان - الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ۳۰۹/۲ - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۶۹ - البداية و النهایه ۴۷/۱۱ - دول الاسلام، همان - طبقات الحفاظ، همان و طبقات المفسرین، همان) و «ظاهری» آوازه یافت (تاریخ بغداد، همان - الانساب، همان - میزان الاعتدال، همان، ص ۱۴ - النجوم الزاهره ۴۷/۳ و روضات الجنات، همان).

#### ۹. ویژگی‌های ظاهرگرایی و واکنش‌ها

۱. نادیده گرفتن قیاس در مسیر تفقه و استخراج احکام دین (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۴ - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۴ - الانساب، همان - لسان المیزان، همان و النجوم الزاهره، همان).

۲. محوریت قرآن و حدیث و چون و چرا نکردن در پیام و متن آن دو و همان برداشت ظاهری و محتوای لایه‌های آشکار قرآن و حدیث را گرفتن و حجت دانستن (الانساب، همان - المنتظم، همان - النجوم الزاهره، همان - روضات



الجنات، همان و البداية و النهايه، همان، ص ۴۸).  
۳. دور انداختن كشف فلسفه احكام (التفريع ۷۴/۱).  
۴. زیر پا نهادن تقلید در حوزه فروع دین (التفريع، همان).

پدید آمدن اندیشه‌ای فقهی با آن دو ویژگی محوری نخست که بسیار ساده سازانه می‌نمود و گاه به دادن فتواهای خنده‌آور و شگفتی‌ساز می‌انجامید (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۶-۱۰۷)، واکنش‌هایی پیش‌بینی شدنی را در پی داشت؛ گروهی مذهبش را «شگفت‌آور» (المنتظم، همان)، «غفلت‌آمیز» (المنتظم، همان)، «جامد و خشک» (المنتظم، همان)، «مخالف بسیاری از احادیث» (المنتظم، همان)، «لفظ محور» (المنتظم، همان) و گروهی دیگر آن را «برکنار از فهم نص و متن» (البدایة و النهايه، همان)، «رو در رو با شیوه پیشینیان» (لسان المیزان، همان)، «گریزاننده بیشتر دانشمندان» (لسان المیزان، همان)، «فاسد» (روضات الجنات، همان) و «رویارو با بدیهیات دین» (روضات الجنات، همان) دانستند.

#### ۱۰. زمینه‌های ظاهرگرایی داوود

۱. با آن که داوود در آغاز، سخت هوادار مذهب شافعی - مکتبی فقهی و استوار بر چند پایه، از جمله، قیاس و تحلیل و کاوش در فلسفه احکام و تنقیح مناط و ملاک حکم و تعمیم آن - بود، اندک اندک، نخستین فریادگر نفی قیاس در اجتهاد (الفهرست، همان و النجوم الزاهرة، همان) شد<sup>۱</sup> و ابلیس را اولین قیاس‌کننده و پایه‌گذار آن دانست!<sup>۲</sup> (التفريع، همان) تا آن جا که به مصداق «برعکس نهند نام زنگی کافور»، به دلیل شدت مخالفتش با آن، «قیاسی» خوانده شد! (توضیح المشتبه ۲۵۹/۷ و رسائل ابن حزم الاندلسی ۴ / ۳۹۱)

به نظر می‌رسد، چند عامل مهم در دگرگونی ۱۸۰ درجه‌ای آن رویکرد و پدیدآمدن این اندیشه، مؤثر بوده باشد:

۱. با آن که داوود، اهل بحث و مناظره بود (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۸) و در آغاز، در برابر اهل بدعت، پایمردی و ایستادگی داشت (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۹)، چون از علم کلام - دانشی که هیچ مکتب استدلال محوری نمی‌تواند از مبادی و مبانی آن، نه در حوزه مباحث اصول دین و نه در دایره محوره‌های فروع آن، بی‌نیاز باشد - بی‌بهره بود (تاریخ بغداد، همان و میزان الاعتدال، همان، ص ۱۶)، نمی‌توانست در حوزه تفقه و استخراج احکام، چندان سرسازگاری با چون و چرا و - شاید به گمان خودش - سینه سپر کردن در برابر سخن خدا و رسولش داشته باشد. به همین دلیل، با قیاس که نیازمند علت‌یابی و فلسفه‌خواهی و تعمیم دهی است، سخت درآویخت و نادیده‌اش گرفت، گرچه - به گفته احمد بن کامل قاضی - در گفتار، دورش انداخت و در کردار، چون نیازمندش شد، در پیشش گرفت و نامش را «دلیل» گذاشت!! (تاریخ بغداد، همان و الانساب، همان)

۲. وی با حدیث، بسیار دمخور و در آن، کار کشته بود و افزون بر آنان که پیش از این یادشان کرده‌ایم، در حلقه حدیث پراکنی ربیع بن سلیمان مرادی، شناخته شده‌ترین راوی اندیشه‌های نوین شافعی که دهه صد سالگی خود را پشت سر می‌گذاشت (العبر، همان، ص ۳۹۰ و تهذیب التهذیب ۲۴۶۳)، می‌آمد و از آن، سود می‌جست (دول الاسلام، همان). نوشته‌هایش - از جمله، اثری در موضوع فقه که در بردارنده ۱۱۸ کتاب فقهی بود (هدیه العارفين، همان) - انباشته از حدیث‌های نیکو بود (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۰ و ۳۷۵ - سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۸ و الانساب، همان)، گرچه از او - چنان که پیش‌تر هم اشاره کرده‌ایم - بسیار کم روایت کرده‌اند (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۰ - الانساب، همان و سیر اعلام النبلاء، همان). نه تنها هیچ کس او را در نقل و نشر حدیث، دروغگو یا اهل تدلیس و تظاهر ندانست، مورد اعتماد و پیشوایی از پیشوایانش هم خوانده‌اند (لسان‌المیزان، همان و ۴۲۴). شاید همین پاسداشت جایگاه حدیث و بزرگ بودنش در چشم داوود بود که او را و می‌داشت، فقیه ادیب،

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بوشنجی را که «شیخ اهل حدیث در عصر خود بود» (تهذیب الکمال، ۳۰۸/۲۴)، بسیار بزرگ بدارد و او را در مجلس درس، کنار خود نشانده، «مفید» و آموزگارش بداند، نه «مستفید» و دانشجو (تهذیب الکمال، همان، ص ۳۱۰).

۳. هر کندروی، روی دیگر سکه تندروی است و هر افراط در ژرفای خاک خود، بذر تفریط می‌پرورد. شاید مشاهده ریشه گسترانی‌های بیرون از اندازه قیاس در روند تفقه که اندک اندک قرآن و حدیث را از کانون توجه فقه‌های گرونده به مکب شافعی بیرون می‌راند، یکی از انگیزه‌های داوود برای «بازجستن روزگار وصل حدیث محوری» بوده است، به ویژه که وی در سرزمین عراق و در پایتختش، بغداد می‌زیست که در آن روزگار، مرکز ثقل اندیشه‌های ابوحنیفه، قهرمان مکتب رأی بود؛ مکتبی که به مراتب بیش از مذهب شافعی، بر ستون‌های اجتهاد و اعمال نظر، تکیه داشت.

۴. همچنین، شاید انگشت نما شدن داوود به انکار قدیم بودن قرآن کریم و بدعتگذار خوانده شدنش از این رهگذار، او را واداشته باشد، برای پاک کردن دامن خود از لکه «بدعت» که نقطه مقابل و دشمن «سنت» (=دین ناب) بود، هرچه بیشتر با قرآن و حدیث که اسلام ناب، هویت خود را در آن دو جست و جو می‌کرد، سر و کار داشته باشد؛ تلاشی که هرچند در میدان فقیه شدن و فقیه نامیده شدنش کامیاب بود، در دنیای نقل و نشر حدیث، نافرجام نمود و نتوانست نام داوود را در شمار محدثان پذیرفتنی و قابل اعتماد گردآورندگان صحاح ششگانه اهل سنت، جای دهد!

۵. نیز شاید داوود با تجربه تلخ و تلاش نافرجامی که از مناظره‌های آمیخته با ضعف در علم کلام - به ویژه، در بحث خلق قرآن - داشت، یکسر از هرگونه اعتماد و استناد به تعاملات عقلی و «پای چوبین استدلالیان»، روگردان شده و گمان برده باشد، پناه بردن به ظواهر قرآن و حدیث و چون و چرا نکردن در آنها که ارثیه علم کلام و پیش شرط مناظرات است، تنها راه «سخت با تمکین بودن» تفقه و اجتهاد است.

۶. این احتمال را هم نباید از دیده دور داشت که آگاهی گسترده داوود از اختلاف آرای فقه‌های دوران خویش، وادارش کرده باشد، برای نخستین بار، به

انگیزه گرد هم آوردن آن «جمع پریشان» و یگانه کردن آن همه اندیشه و فتوای چندگانه، راهی در پیش گیرد که نقطه پایان آن همه کشمکش و بگومگوی خسته کننده و دلازار فقهی باشد؛ راهی که با توجه به حجیت بی چون و چرای قرآن کریم و حدیث نبوی نزد همه دانشمندان مسلمان - با محوریت شرط حیاتی بسنده کردن به ظواهر آن دو، تا دوباره آتش اجتهادها و برداشت‌های شخصی شعله‌ور نشود - خواه ناخواه، اندیشه ظاهرگرایی را پیش می‌کشید.

### ◀ ۱۱. جایگاه فقهی مکتب ظاهرگرایی

به هر روی، داوود جای پای خود را در سرزمین فقه، استوار کرد و میان فقیهان، سری درآورد و سروری یافت. طبری و ابن سریج، جویندگان دانش فقه را به نوشته‌های کسانی چون او، رهبری می‌کردند (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۲ و ۱۰۶) و آیندگانی چون ذهبی - دانشمند نامدار اهل سنت در قرن هشتم هجری - ناچار می‌شدند از کنار نقدهای او بر قیاس، چشم بسته و خون سرد نگذرند و برآن، تحلیل‌ها و تحقیق‌های عالمانه داشته باشند (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۴ - ۱۰۶). اندیشه‌ها و نوشته‌های فقهی‌اش با آن که در پی نفی قیاس و بسنده کردنش به ظواهر آیات و روایات، در برابر دانشمندان پیش از خود، سینه سپر کرده بود و بسیاری نیز دور انداختنی‌شان می‌دانستند (البدایة و النهایة، همان و لسان المیزان، همان، ص ۴۲۳ - ۴۲۴)، یکسر به کناری نهاده نشده، مایه دودستگی دانشوران اهل سنت - هنگام بحث از اختلاف فقها، در حوزه دانش «اختلاف الفقهاء» و انعقاد یا عدم انعقاد اجماع بر یک حکم - شدند! (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۴ - ۱۰۸ طبقات الشافعیة الکبری، همان، ص ۲۸۹ - الوافی بالوفیات، همان، ص ۴۷۴ - ۴۷۷ - البدایة و النهایة، همان و تهذیب الاسماء و اللغات ق ۱/ج ۱/ ۱۸۲ - ۱۸۴) و حتی برخی دانشمندان شیعه مذهب - چونان سیدمرتضی (الانتصار، ۷۷، ۷۸، ۸۶ و...) و شیخ طوسی (الخلاف ۱/ ۶۵، ۳۴۹؛ ۹۱/۲ و...) - نیز بدان‌ها اعتنا و اشاره داشته‌اند.

### ◀ ۱۲. سرنوشت مذهب ظاهرگرایی

اندیشه‌های نوآمد داوود که از فقهای سرزمین عراق (سیر اعلام النبلاء، همان،

ص ۱۰۲ - میزان الاعتدال، همان، ص ۱۵ و لسان المیزان، همان، ص ۴۲۲) و پس از طبقه شافعی و فقهای همدوشش، در طبقه فقیهانی چون بخاری و ابراهیم حربی به شمار می‌رفت (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۱)، به عنوان یک مذهب مستقل، جای خود را باز کرد و او - بر خلاف پندار مامقانی (تنقیح المقال، همان) - دیگر یک شافعی مذهب و پیرو آن مکتب نبود و - خود - صاحب مذهبی مستقل (وفیات الاعیان، همان) و کسی در برابر شافعی - و نه در کنار او - به شمار می‌رفت (قاموس الرجال، همان). انبوهی از مردم پیروش شدند (النجوم الزاهره، همان) و کسانی چون ابوالحسین محمد بن حسین که مذهب او را پیش گرفتند، «ظاهری» خوانده و با این ویژگی، شناخته می‌شدند (الاکمال ۲۸۱/۵). این مذهب - چونان مذهب طبری - در بغداد گسترش یافت (الدیباج المذهب ۴۷) و در شهرهای فارس و حتی اندکی هم در آفریقا و اندلس، پخش و پراکنده شد (الدیباج المذهب ۴۸).

البته با آن که اندیشه‌های داوود را برآیند دورانی دانسته‌اند که هنوز اجتهاد، شاداب بود و سستی نیافته بود (سیر اعلام النبلاء، همان) و خود او و مذهبش در نگاه اهل سنت، در شمار فقها و مذاهبی پنجگانه بودند که همگان معتبر و محترمشان می‌دانستند (الدیباج المذهب، همان)، دیری نپایید که مکتب فقهی اش اندک اندک فراگیری و جاذبه نخستین خود را از دست داد و با آن که کسانی چون پسر داوود، ابوبکر محمد بن داوود، نویسنده کتاب «الوصول الی معرفة الاصول» انتشارش دادند و کسانی چون ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، نویسنده نامدار کتاب پرآوازه «المحلی بالآثار» نیز از آن پیروی کردند، تنها تا سده پنجم هجری پایید (التفریح، همان) و سپس، تا فرارسیدن سده هشتم هجری، رو به سستی و فراموشی نهاد (الدیباج المذهب، همان).

### ◀ ۱۳. مرگ، پایان کبوتر نیست!

سرانجام، داوود پس از ۶۸ (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۵) یا ۷۰ سال زندگی (شذرات الذهب، همان، ص ۱۵۸ - دول الاسلام، همان و العبر، همان، ص ۳۸۹)، در ماه رمضان (الانساب، همان - تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۴ - سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۸ و شذرات الذهب، همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹) یا ذی القعدة (تاریخ

بغداد، همان، ص ۳۷۵ - المنتظم، همان، ص ۲۳۸ و النجوم الزاهره، همان، ص ۴۸)،  
در همان سال مرگ شیخ حدیثش، ربیع بن سلیمان مرادی (الاعلام بوفیات الاعلام  
۱۹۲/۱) یعنی در سال ۲۷۰ قمری<sup>۱۳</sup> (الاعلام بوفیات الاعلام، همان - شذرات  
الذهب، همان، ص ۱۵۸ - طبقات الفقهاء، همان - مروج الذهب، همان، ص ۲۰۹  
- تاریخ بغداد، همان ص ۳۷۴ و ذکر اخبار اصبهان، همان) - برابر با سال ۸۸۳  
(معجم المؤلفین، همان) یا ۸۸۴ میلادی (التواریخ الهجریه ۳۰۲/۱) - در شهر بغداد  
(مروج الذهب، همان، ص ۲۱۰ و الانساب، همان، ص ۱۰۰) در گذشت.  
بنابر یک گزارش، پیکرش را در «شونیزیه» - گورستانی در سوی غرب بغداد  
(معجم البلدان ۳/۳۷۴) - به خاک سپردند (طبقات الفقهاء، همان و وفیات الاعیان،  
همان، ص ۲۵۷) و بنابر گزارشی دیگر، درخانه اش (تاریخ بغداد، همان، ص ۳۷۵  
و وفیات الاعیان، همان) که پیش تر به موقعیت جغرافیایی اش، اشاره کرده ایم.



## ◀ پی‌نوشت‌ها:

- ۱- به دیگر زبان، «الفقه هو العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة». نک: معالم الدین، ص ۲۲.
- ۲- در این باره، ر.ک: کاشان شناخت، مقالة «کاشان و محدثان کاشان» شماره اول، ص ۱۲۹ - ۱۳۱.
- ۳- آقای دکتر عمر عبدالسلام تدمری، محقق کتاب تاریخ الاسلام این ادعای ابن حزم را با نام بردن از کتاب پرآوازه‌اش، المحلی بالاثار، ج ۱، ص ۱۳۲، مستند کرده است. (نک: تاریخ الاسلام، مجلد حوادث و وفیات سال‌های ۲۶۱ - ۲۸۰، ص ۹۱، پانویست نخست)، اما نویسنده این مقاله هرچه در دوچاپی که از این کتاب، در دسترس داشت، جست و جو کرد، آن را نیافت. سپس، گمان کرد، شاید محقق نام برده، کتاب «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل»، اثر دیگر ابن حزم را خواسته است، اما آنچه که پس از کاوش و پیگیری در این دومین کتاب نیز به دست آورد، چیزی بیش از یادکرد داوود در پنج‌جا (ج ۲، ص ۳۰۹، ج ۳، ص ۲۹۱، ج ۴، ص ۱۰۹، ۱۸۲ و ۲۲۷) نبود، بدون کم‌ترین اشاره به آنچه دکتر تدمری گفته است!
- ۴- درباره‌اش، نک: اخبار القضاة ۳/۳۱۷ - طبقات المحدثین باصبهان ۲/۲۴۹ - ذکر اخبار اصبهان ۲/۴۹ - حلیة الاولیاء ۱۰/۳۹۲ و تاریخ الاسلام، مجلد حوادث و وفیات سال‌های ۲۲۱-۲۳۰، ص ۲۱۹.
- ۵- عمر رضا کحاله (معجم المؤلفین ۴/۱۳۹) سال ۲۰۲ قمری را برابر با سال ۸۱۷ میلادی و لواء محمد مختار پاشا (التواریخ الهجریه ۱/۲۳۴) آن را برابر با سال‌های ۸۱۷ و ۸۱۸ میلادی دانسته است.
- ۶- شگفت‌آورتر از همه، ضبط تاریخ تولد داوود در سال ۸۰ قمری، در کتاب تاریخ الاسلام، مجلد حوادث و وفیات سال‌های ۲۶۱ - ۲۸۰، ص ۹۰ است که اگر ظاهر همین عدد دو رقمی مراد باشد، بی‌گمان نادرست و اگر کوتاه شده عدد سه رقمی ۱۸۰ مطلوب باشد، بی‌تردید منحصر به فرد و در هر دو حال، با گزارش‌های تاریخ‌نگاران، ناهمخوان است و به نظر می‌آید، واژه «ثمانین» (=۸۰) در متن عربی کتاب یاد شده، تصحیف واژه «مائتین» (=۲۰۰) باشد.
- ۷- ناصر خسرو قبادیانی.
- ۸- رنه دکارت.
- ۹- برای نمونه و بر اساس گزارش‌های تاریخی، قاضی عبدالله بن محمد بن ابی یزید چون در پی شکوه همسر یک محدث به نام محمد بن معاویه انماطی دانست، او اندیشه خلیفه عباسی، الواثق بالله را که به حدود و خلق قرآن باور داشت، بر نمی‌تابد - یا به گفته ذهبی (میزان الاعتدال ۴/۴۵)، در بحث قدم یا حدود قرآن، سرگردان و «قائل به توقف» است - حکم به جدایی همسرش از او داد! (اخبار القضاة، همان، ص ۲۹۰)
- ۱۰- البته، در میان اهل سنت و گرنه، بیش از نیم قرن پیش از به دنیا آمدن داوود، امام صادق (ع) هم شیعیان خود و هم دیگران را از قیاس و هرگونه باز کردن پایش به فقه و فهم احکام دین، پرهیز داده بود.
- ۱۱- باوری که قرن‌ها پس از درگذشت داوود، در این سروده علامه بحرالعلوم بازتاب یافت:  
و ان غلا فلیس بالمقیس      ان القیاس کان من ابلیس
- نک: الدررة النجفیة، ص ۶۰.
- ۱۲- سهراب سپهری.
- ۱۳- بنا بر این، ادعای درگذشت داوود در سال ۲۷۵ قمری که ابن حجر عسقلانی (لسان المیزان ۲/۴۲۳) (از زبان قاضی ابوعبدالله محاملی، گزارشش کرده است، درست نخواهد بود.

## ◀ منابع

- اخبار القضاة، محمد بن خلف بن حيان، بی چا، بیروت، عالم الكتب، بی تا.
- الاعلام، خيرالدين زركلي، دهم، بیروت، درا العلم للملايين، ۱۹۹۲م.
- الاعلام بوفيات الاعيان، ابو عبدالله ذهبي، اول، بیروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- الاكمال، ابن ماکولا، اول، بیروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- الانتصار، سيد مرتضى علم الهدى، بی چا، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- الانساب، ابوسعید سمعانی، اول، بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- البدايه والنهائيه، اسماعيل بن كثير، اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- تاريخ الاسلام، ابو عبدالله ذهبي، دوم، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، بی چا، بیروت، دار الكتب العلميه، بی تا.
- تذریب الراوی، جلال الدين سيوطی، سوم، بیروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- تذكرة الحفاظ، ابو عبدالله ذهبي، بی چا، بیروت، دارالكتب العلميه، بی تا.
- التفریح، ابن جلاب بصری، اول، بیروت، دار الغرب الاسلامي، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- تنقيح المقال، عبدالله مامقانی، چاپ سنگی.
- التواريخ الهجرية، لواء محمد مختار پاشا، اول، بی چا، المؤسسه العربيه للدراسات والنشر، ۱۴۰۰ هـ. ق.
- توضیح المشتبه، شمس الدين قيسى دمشقی، دوم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- تهذيب الاسماء واللغات، يحيى بن شرف نووي، بی چا، بیروت، دار الكتب العلميه، بی تا.
- تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، اول، بیروت، دار صادر، ۱۳۲۵ هـ. ق.
- تهذيب الكمال، ابوالحجاج مزی، اول، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- الجواهر المضيئه، ابن ابی الوفاء، اول، حیدرآباد دکن، بی تا، ۱۳۳۲ هـ. ق.
- حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، اول، بیروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- الخلاف، شیخ طوسی، اول، قم، بنیاد فرهنگ اسلامي كوشانپور، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- الدرّة النجمیه، سيد مهدي طباطبائی، بی چا، بی چا، مکتبه المفید، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- دول الاسلام، ابو عبدالله ذهبي، بی چا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- الدیاج المذهب، ابن فرحون مالکی، اول، بیروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- ذکر اخبار اصبهان، ابو نعیم اصفهانی، بی چا، لیدن، بی تا، ۱۹۳۱م.
- رسائل ابن حزم الاندلسی تحقیق دکتر احسان عباسی، اول، بیروت، المؤسسه العربيه للدراسات والنشر، ۱۹۸۳م.
- روضات الجنات، محمدباقر موسوی خوانساری، بی چا، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- الروض المعطار، محمد بن عبدالمنعم حمیری، دوم، بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۸۴م.
- سير اعلام النبلاء، ابو عبدالله ذهبي، دوم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۲ هـ. ق.
- شذرات الحفاظ، جلال الدين سيوطی، دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- طبقات الحفاظ، جلال الدين سيوطی، دوم، بیروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- طبقات الشافعيه الكبرى، تاج الدين سبکی، بی چا، بی چا، دار احیاء الكتب العلميه، بی تا.
- طبقات علماء الحديث، محمد بن احمد دمشقی صالحی، دوم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- طبقات الفقهاء، ابواسحاق شیرازی، دوم، بیروت، دار الرائد العربی، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- طبقات المحادثین باصبهان، ابوالشیخ انصاری، اول، بیروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- طبقات المفسرين، شمس الدين داوودی، بی چا، بیروت، دار الكتب العلميه، بی تا.
- العبر فی خبر من غیر، ابو عبدالله ذهبي، بی چا، بیروت، دار الكتب العلميه، بی تا.
- الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ابن حزم اندلسی، بی چا، بیروت، دار الجیل، بی تا.
- الفهرست، محمد بن اسحاق ندیم، بی چا، تهران، افست مروی، بی تا.
- قاموس الرجال، محمدتقی شوشتری، دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- کاشان شناخت، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۴ هـ. ش.
- الکامل فی التاريخ، عزالدين ابن اثیر، بی چا، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ. ش.

- کشف الظنون، مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه، بی‌چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۶ هـ. ق.
- مرآة الجنان، ابو محمد یافعی، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- معالم الدین، حسن بن زین الدین، چاپ سنگی.
- معجم البلدان، یاقوت حموی، بی‌چا، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۷ هـ. ق.
- معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، بی‌چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- الممتظم، عبدالرحمن ابن جوزی، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ هـ. ق.
- میزان الاعتدال، ابو عبدالله ذهبی، اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۸۲ هـ. ق.
- النجوم الزاهره جمال الدین اتابکی، بی‌چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدری، بی‌چا، اشتوتگارت، دار النشر فرانس اشتاینر، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- وفيات الاعیان، ابن خلیکان برمکی، دوم، قم، نشر رضی، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، بی‌چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۵ م.

